

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

بر اساس استدلالات قرآنی و روایی ثابت شد که پیامبر و ائمه (علیهم السلام) دارای منصب تشریع می‌باشند به این معنا که خداوند قوه‌ی ملاکات احکام را در پیامبر و ائمه (علیهم السلام) قرار داده است و آنها با همین قوه به تشخیص احکام می‌پردازند و این همان معنای تشریع است که ایشان منتظر وحی نمی‌نشینند. آنها خودشان می‌توانند همه‌ی احکام تکلیفی و وضعی را تشخیص داده و انشاء کنند، بدون اینکه لازم باشد جبرئیل از طریق وحی برای آنها احکام را بیان کند. بنابراین، ایشان تنها وظیفه‌ی تبیین احکام و تبلیغ احکام الهی را بر عهده ندارند و در صدور احکام از جانب نبی و امام جنبه‌ی مولویت نیز وجود دارد. ممکن است به بعضی آیات قرآن برای نفی منصب تشریع پیامبر و امام استدلال شود که در جواب این آیات می‌گوییم یا در مقام اصل و اساس دین هستند و نه تفصیلات احکام، در حالیکه پذیرش منصب تشریع بعد از پذیرش اصل توحید و رسالت و معاد است. و یا در جواب می‌گوییم این آیات در مورد خود آیات قرآن نازل شده‌اند به این معنا که هر آنچه در قرآن وجود دارد از جانب خداست و پیامبر فقط وظیفه‌ی ابلاغ دارد. و یا در جواب می‌گوییم آنچه پیامبر از جانب خود می‌گوید نیز امر الهی است؛ چرا که ناشی از قوه‌ای است که خدا در اختیار ایشان قرار داده است.

نقد و بررسی روایات دال بر نفی منصب تشریع

ممکن است در انکار منصب تشریع برای پیامبر و امام به بعضی از روایات استناد شود. از جمله‌ی آنها، روایاتی است که در کتاب کافی، تحت بابی با عنوان «بَابُ الرَّدِّ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، وَ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ جَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَّا وَ قَدْ جَاءَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ» [1] وجود دارند. عنوان باب این است که هر حلال و حرامی و هر آنچه که مردم به آن نیاز دارند یا در قرآن وجود دارد و یا سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله). در حدیث اول از این باب آمده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُرَّازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ - إِلَّا وَ قَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ.» [2]

این روایت به آیه‌ی «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» [3] اشاره می‌کند. این آیه می‌فرماید خداوند متعال قرآن را تبیان برای هر چیزی قرار داده است. امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند بر اساس این آیه چیزی نیست که عباد به آن نیاز داشته باشند مگر اینکه خدا در قرآن آیه‌ای را در مورد آن نازل فرموده است. در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ ص وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يُدَلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا.» [4]

البته می‌توان گفت اینکه امام فرموده‌اند «وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا» نه به این معناست که در قرآن جعل کرده است، بلکه به صورت کلی می‌فرماید برای هر چیزی جعلی وجود دارد و دلیلی که بر آن دلالت می‌کند، گرچه ظاهر روایت این است که منظور همان قراردادن حکم آن در قرآن است. در روایت دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است:

«يُونُسَ، عَنْ حَمَادٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ، فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ». ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالِ، وَفَسَادِ الْمَالِ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ» فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَتَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» وَ قَالَ: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» وَ قَالَ: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ».[5]

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید اگر حدیثی به شما گفتم از من بپرسید که این مطلب در کجای قرآن وجود دارد. بعد حضرت نمونه‌هایی در این رابطه ذکر می‌کنند و می‌فرمایند خدای تبارک و تعالی از قیل و قال و بگو مگو، فساد در اموال و کثرت سوال نهی فرموده‌اند. بعد روای عرض می‌کند: یا بن رسول الله! همین مواردی که شما می‌فرمایید رسول خدا نهی کرده‌اند در کجای قرآن است؟ حضرت فرمودند: نهی از قیل و قال در آیهی «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» [6] و نهی از فساد در اموال در آیهی «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» [7] و نهی از کثرت سوال در آیهی «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» [8] آمده است. در روایت دیگری در همین باب از کتاب کافی از امام صادق نقل شده است که:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ، وَ فِيهِ بَدَأَ الْخَلْقَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَ خَبَرُ الْأَرْضِ، وَ خَبَرُ الْجَنَّةِ وَ خَبَرُ النَّارِ، وَ خَبَرُ مَا كَانَ وَ خَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ، أَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظَرُ إِلَى كَفِّي، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ».[9]

حضرت می‌فرمایند در این کتاب خبر از آنچه در آسمان و زمین است و خبر بهشت و جهنم و خبر ما کان و ما هو کائن آمده است. سپس، ایشان فرمودند این مطالب را مثل کف دست خود می‌شناسم و گویا به کف دست خود می‌نگرم. خداوند می‌فرماید در این کتاب تبیان هر چیزی وجود دارد.

بحثی در تبیان بودن قرآن

قبل از اینکه به استدلال به این روایات برای نفی منصب تشریع پاسخ دهیم، ابتدا آیهی شریفه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» [10] را مورد بررسی قرار می‌دهیم. مراد از تبیان در این آیه چیست؟ آیا کلّ شیء به معنای همه چیز است، چه امور ملکی، ملکوتی، مادی، معنوی، احکام و یا غیر آن؟ آیا این آیه بدان معناست که همه‌ی مسائل در قرآن آمده است؟ به نظر می‌رسد قرینه‌ی روشنی وجود دارد که چنین عمومیتی در اینجا اراده نشده است. آیا می‌توان گفت علوم مثل ریاضی، فیزیک، شیمی و مانند آن با همه‌ی فرمول‌هایی که دارند در قرآن وجود دارد؟ اگر چنین باشد، بر اساس دلالت کلمه‌ی «تبیان»، بیان این امور هم باید در قرآن ظاهر باشد.

یک وقت گفته می‌شود در حقیقت قرآن و بطون آن همه چیز موجود است. این مطلب اشکالی ندارد، حتی ممکن است یک نقطه از قرآن منبع برای صدها فرمول باشد. ولی وقتی قرآن می‌گوید «تبیان»، یعنی مطالب بین در آن وجود دارد که بیان ظاهر و روشنی دارد، حال یا به دلالت مطابقی، یا التزامی و یا بالمالاک. یکی از این سه امر باید در دلالت قرآن بر مطلبی وجود داشته باشد. در حالیکه نسبت به همه‌ی مسائل عالم چنین چیزی در قرآن یافت نمی‌شود. بنابراین چنین عمومیتی از لفظ «کلّ شیء»

فهمیده نمی‌شود. حال اینکه در روایت قبل امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَ خَبَرُ الْأَرْضِ، وَ خَبَرُ الْجَنَّةِ وَ خَبَرُ النَّارِ، وَ خَبَرُ مَا كَانَ وَ خَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ»، منظور از آن اخبار جزئی نیست. اصل خلقت آسمان و کواکبی که در آن موجود است تا یک حدی در قرآن بیان شده است، ولی جزئیات مسائل در آن نیامده است و تنها کلیاتی موجود است.

پس مراد این نیست که قرآن مشتمل بر تمام آنچه در همه‌ی علوم بشری آمده است می‌باشد. در حدیث ششم از همین باب از کتاب کافی وارد شده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ.» [11]

معلی بن خنیس از امام صادق نقل کرده است که در هیچ چیزی دو نفر با هم اختلاف نمی‌کنند مگر اینکه برای آن اصلی در کتاب خداوند (عزّ و جلّ) راجع به آن وجود دارد. منظور این روایت، اختلافات ظاهری نیست، بلکه این روایات اختلافاتی را می‌گوید که در مورد اعتقادات، مبدأ و معاد، حق و باطل، فساد و نور و ظلمت و مانند آن باشند. البته عقول رجال به این اصلی که قرآن دارد نمی‌رسد و باید برای فهم آن به دامن معصوم (علیه السلام) چنگ زد. عبارت «و لَهُ أَصْلٌ» اشاره به باطن قرآن ندارد، بلکه می‌گوید برای فهم این اصول از ظاهر قرآن هم نیاز به معصوم (علیه السلام) داریم.

بنابراین، اینکه در قرآن فرموده است «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» [12] مقصود اموری است که در امر هدایت دخیل هستند و نه مطلق امور. از این رو، مفسرین گفته‌اند از آنجا که قرآن کتاب هدایت است بنابراین هر چیزی که به امر هدایت برمی‌گردد در آن یافت می‌شود. مرحوم طبرسی می‌فرماید:

«تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» أي بيانا لكل أمر مشكل و معناه ليبين كل شيء يحتاج إليه من أمور الشرع فإنه ما من شيء يحتاج الخلق إليه في أمر من أمور دينهم إلا و هو مبين في الكتاب إما بالتنصيص عليه أو بالإحالة على ما يوجب العلم من بيان النبي (صلى الله عليه و آله) و الحجج القائمين مقامه أو إجماع الأمة فيكون حكم الجميع في الحاصل مستفادا من القرآن. [13]

ایشان ابتدا کلمه‌ی «شیء» در آیه را به امر مشکل معنا می‌کند، یعنی چیزی که نیاز به بیان دارد و قرآن باید آنرا تبیین کند، لکن این امر، بنا بر نظر مرحوم طبرسی، باید به امور دینی مربوط باشد. مشهور هم از این حرف تبعیت کرده‌اند.

تحلیل علامه‌ی طباطبائی

مرحوم طباطبائی ابتدا می‌فرماید ظاهر آیه در مورد اموری است که به امر هدایت برمی‌گردد و سپس می‌گوید هر آنچه مربوط به هدایت است در قرآن آمده است:

و قوله: « وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ » ذكروا أنه استئناف يصف القرآن بكرائم صفاته فصافته العامة أنه تبیان لكل شيء و التبيان و البيان واحد – كما قيل – و إذ كان كتاب هداية لعامة الناس و ذلك شأنه كان الظاهر أن المراد بكل شيء كل ما يرجع إلى أمر الهداية مما يحتاج إليه الناس في اهتدائهم من المعارف الحقيقية المتعلقة بالمبدأ و المعاد و الأخلاق الفاضلة و الشرائع الإلهية و القصص و المواعظ فهو تبیان لذلك كله. [14]

یعنی اسباب هدایت، موانع هدایت، منبع هدایت، طریق هدایت، هادیان سبیل و هر آنچه مربوط به هدایت است در قرآن بیان شده است. ایشان سپس ادامه می‌دهد:

هذا ما ذكره و هو مبني على ما هو ظاهر التبيان من البيان المعهود من الكلام و هو إظهار المقاصد من طريق الدلالة اللفظية فإننا لا نهتدي من دلالة لفظ القرآن الكريم إلا على كليات ما تقدم، لكن في الروايات ما يدل على أن القرآن فيه علم ما كان و ما يكون و ما هو كائن إلى يوم القيامة، و لو صحت الروايات لكان من اللازم أن يكون المراد بالتبيان الأعم مما يكون من طريق الدلالة اللفظية فلعل هناك إشارات من غير طريق الدلالة اللفظية تكشف عن أسرار و خبايا لا سبيل للفهم المتعارف إليها.[15]

مرحوم طباطبائی این مطلب که قرآن مشتمل بر هر آن چیزی است که به هدایت مربوط است را به مشهور مفسرین نسبت می‌دهد و اضافه می‌کند که تبیان با بیان به یک معناست. بیان یعنی مطلب را با دلالت لفظی ذکر کرده است. لکن در روایات صحیح‌ه وارد شده است که در قرآن خبر ما کان و ما هو کائن تا روز قیامت آمده است. پس باید تبیان را اعم از دلالت لفظی گرفت و در معنای آن تصرف کرد، یعنی بگوییم در قرآن اشارات و لطایف و اسراری وجود دارد به همان معنایی که در روایات نیز درباره‌ی قرآن گفته شده است.

بحث دیگری که در این آیه وجود دارد اینکه آیا «نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» عطف به مطلب قبل در آیه است. قبل از آن خداوند می‌فرماید «يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ»، یعنی روز قیامت روزی است که رسول هر امتی شاهد بر اعمال آن امت است و تو ای رسول، به عنوان شاهد بر همه‌ی انبیاء خواهی آمد. حال واو در «و نَزَّلْنَا» چه واوی است؟ مشهور مفسرین آن را واو استینافیه دانسته‌اند و گفتند خداوند در اینجا مطلب جدایی می‌فرماید که ربطی به ماقبل ندارد. آقای طباطبائی می‌فرماید واو در اینجا حالیه است و در ادامه به مطلبی ادبی اشاره کرده و می‌گوید:

أن قوله: « وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ » إلخ، ليس باستئناف بل حال عن ضمير الخطاب في «جِئْنَا بِكَ» بتقدير «قد» أو بدون تقديرها - على الخلاف بين النحاة في الجملة الحالية المصدرة بالفعل الماضي.

و المعنى: و جئنا بك شهيدا على هؤلاء و الحال أنا نزلنا عليك من قبل في الدنيا الكتاب و هو بيان لكل شيء من أمر الهداية يعلم به الحق من الباطل فيتحمل شهادة أعمالهم فيشهد يوم القيامة على الظالمين بما ظلموا و على المسلمين بما أسلموا لأن الكتاب كان هدى و رحمة و بشرى لهم و كنت أنت بذلك هاديا و رحمة و مبشرا لهم.

و على هذا فصدر الآية كالتوطئة لذيها كأنه قيل: سيبعث شهداء يشهدون على الناس بأعمالهم و أنت منهم و لذلك نزلنا عليك كتابا يبين الحق و الباطل و يميز بينهما حتى تشهد به يوم القيامة على الظالمين بظلمهم و قد تبين الكتاب و على المسلمين بإسلامهم و قد كان الكتاب هدى و رحمة و بشرى لهم و كنت هاديا و رحمة و مبشرا به.[16]

آیا جمله‌ی حالیه که مصدر به ماضی است نیاز به «قد» دارد؟ علی‌آی حال، به اعتقاد مرحوم طباطبائی، جمله در اینجا حالیه است و معنایش این است که روز قیامت انبیاء شاهد اعمال امت خود هستند و تو ای رسول! شاهد بر انبیاء گذشته هستی. حال اگر کسی پرسد از چه راهی و با چه طریقی پیامبر ما شاهد بر اعمال همه‌ی انبیاء گذشته است، جواب این است که چون خداوند کتابی به پیامبر خود داده است که اخبار همه‌ی انبیاء قبلی و همه‌ی گذشتگان در آن وجود دارد. از این جهت، پیامبر ما شاهد بر انبیاء گذشته خواهد بود. این بیان دقیق و لطیفی است که مؤید به بعضی از آیات قرآن است. گرچه این مطلب مرحوم طباطبائی بحث بسیار خوبی است و لکن فعلاً این بحث را دنبال نخواهیم کرد.

پاسخ نهایی به اشکال

نتیجه اینکه اگر گفته شود معنای «تبیاناً لكل شیء» این است که قرآن مشتمل بر همه‌ی علوم است، می‌گوییم قرینه‌ی روشن بر خلاف این معنا وجود دارد. آنچه قرآن تبیین می‌کند اموری است که مربوط به هدایت می‌باشد. ممکن است گفته شود اگر در قرآن هر حلال و حرامی بیان شده است، پس این چه ادعایی است که پیامبر و ائمه دارای منصب تشریع می‌باشند، جواب این

است که اولاً اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند. اگر گفتیم همه‌ی احکام در قرآن وجود دارد، لکن این مطلب وجود یک قوه‌ی قدسیه در پیامبر و ائمه را نفی نمی‌کند که با آن قوه می‌توانند احکام را صادر کنند.

ثانیاً اینکه در قرآن جمیع اموری که مردم از حلال و حرام به آن احتیاج دارند وجود دارد با همین مطلبی که خود قرآن می‌فرماید سازگار است که «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»، [17] یعنی به خدا و رسولش و نوری که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید. در حدیثی از امام باقر وارد شده است:

«عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاذِبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَاللَّهُ الْأُئِمَّةُ (عليهم السلام) مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ» [18]

و الله مراد از نور در این آیه همان ائمه (علیهم السلام) هستند. در این قرآن هر چه که مردم برای هدایت نیاز دارند موجود است و در جایی از همین کتاب، خداوند می‌فرماید مردم در بعضی امور باید از آن نور تبعیت کنند و به امام مراجعه نمایند. همچنانکه در قرآن می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [19]

در بعضی روایات آمده است که مراد از نور در این آیه نیز ائمه (علیهم السلام) هستند. [20] اینکه در این آیه آمده است که این نور انزال شده است مانعی برای استدلال ما ایجاد نمی‌کند، چرا که طبق روایات، ائمه قرآن ناطق‌اند [21] و از این رو چنین تعبیر شده است. بنابراین در قرآن به منبعی برای هدایت اشاره شده است به نام رسول و امام که هر چه گفتند باید مورد متابعت قرار گیرد. از این رو است که بسیاری از تفصیلات احکام مثل عدد رکعات نماز و مانند آن در قرآن نیامده است. این نبی و امام هستند که تفصیلات را برای مردم بیان می‌کنند. لکن باید به این نکته دقت کرد که در این زمان که چندین قرن از صدر اسلام گذشته است بیان این ادعا که پیامبر و امام دارای منصب تشریع هستند هنوز برای عده‌ای قابل باور نیست، ولی شواهد متعددی مخصوصاً از قرآن وجود دارد، مثل امر به «اتَّبِعُوا» و مانند آن که تبعیت از نبی و امام را در کنار تبعیت از قرآن مطرح می‌کند. بنابراین دو آیه‌ی آخری که در اینجا مطرح شده‌اند نیز می‌توانند از ادله‌ی قرآنی برای مدعای ما باشند.

مطلبی راجع به وفات حضرت معصومه (سلام الله علیها)

فردا به عنوان وفات حضرت معصومه (سلام الله علیها) مطرح شده است. این نکته باید توجه شود که برای وفات و ولادت ایشان تاریخ روشنی وجود ندارد، لکن مرحوم والد معظم رضوان الله تعالی علیه معتقد بودن بالاخره ایشان در یک روز به دنیا آمده‌اند و یک روز هم از دنیا رفته‌اند و این همه برکاتی که از بی‌بی به حوزه و انقلاب رسیده است ما را بر آن می‌دارد که از ایشان تجلیل کنیم. لذا مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (قده) فرمودند یک روز را به عنوان ولادت و روز دیگری به عنوان وفات قرار داده شود تا بزرگداشتی برای این بانو باشد. بعضی اشکال می‌گیرند که این مطلب در کجای تاریخ آمده است؟ این سوال درستی است و مرحوم والد هم تاکید داشتند که تاریخ روشنی نداریم، ولی در نامه‌ای به تولیت وقت آستان مقدس حضرت معصومه (سلام الله علیها) مرقوم فرمودند که به جهت تکریم ایشان ارجح است که زمانی تخصیص داده شود. تولیت وقت نیز به همین مطلب عمل کردند و توجه به این قبر مطهر بسیار زیاد شده است.

ما نباید از برکتی که این قبر مطهر دارد غافل شویم. چه مشکلات علمی که بزرگان ما در کنار این قبر مطهر حل کرده‌اند. چه

افرادی به برکت این بانو هدایت شده‌اند. چه مشکلات و حوائج بزرگی که این بانو برآورده کرده‌اند. ایشان شأن بزرگی پیش خداوند متعال دارند. این تعبیری که در زیارت آمده است و می‌فرماید «لک عند الله شأناً من الشأن» یعنی شأن فوق العاده‌ای برای ایشان است که لازم است ما از این نعمت استفاده کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1]. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (قم: دارالحديث، 1429)، ج 1، 149.
- [2]. همان، ج 1، 149-150.
- [3]. نحل: 89.
- [4]. همان، ج 1، 150-151.
- [5]. کلینی، الکافی، ج 1، 152.
- [6]. نساء: 114.
- [7]. نساء: 5.
- [8]. مائده: 101.
- [9]. همان، ج 1، 156.
- [10]. نحل: 89.
- [11]. همان، ج 1، 153.
- [12]. انعام: 59.
- [13]. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان (بیروت: دار المعرفة، 1408)، ج 6، 586.
- [14]. سید محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن (بیروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1352)، ج 12، 324-325.
- [15]. همان، 325.
- [16]. همان.
- [17]. تغابن: 8.
- [18]. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار (بیروت: دار إحياء التراث العربي، 1403)، ج 23، 308.
- [19]. اعراف: 157.
- [20]. مجلسی، بحار الأنوار، ج 23، 310.
- [21]. این تعبیر در مورد امیرالمؤمنین بیشتر به کار رفته است. ر.ک: همان، ج 30، 546.

منابع

- طباطبائی، سید محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن. 20 ج. بیروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1352.
- طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان. 10 ج. بیروت: دار المعرفة، 1408.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. 15 ج. قم: دارالحديث، 1429.
- مجلسی، محمدباقر. بحار الأنوار. 111 ج. بیروت: دار إحياء التراث العربي، 1403.